

IQBAL DAY AT KUWAIT

On Iqbal Day celebration in Kuwait, His Excellency Dr. Ghulam Riza Taj Baksh, the Ambassador of Iran in Kuwait, delivered a speech which is reproduced below in Persian:

ازاینکه اشب در این محفل با شکوه افتخار آشنائی بیشتری با برادران پاکستانی خود پیدا میکنم بسیار خوشوقت و مفتخرم. همچنین مایه مسرت است که جناب آقای مطهر حسین سفیر عالیقدر کشورپاکستان که ہم امروز صبح بکویت وارد شده ندا امشب باین انجمن تشریف آورده اندومن از طرف خود وهمه حضار بایشان خیر مقدم عرض میکنم و توفیق جناب ایشان را در انجام وظایفی که در این کشور دوست بر عهده دارند از خداوند متعال آرزو مینمایم.

در اولین روز این هفته که س نفر از سروران انجمن فکر و فن از من دعوت نمودند در این اجتماع برادران پاکستانی که بیاد بود اقبال شاعر و متفکر بزرگ تشکیل میشود شرکت نمایم با نهایت مسرت آنرا پذیرفتم و با کمال رغبت و امتنان از آن استقبال کردم. زیرا گذشته از آنکه معروضیت این راد مرد بخاطر تمام خصوصیات برجسته و فضائل اخلاق و فکری و هنریش از موزهای پاکستان بخارج گسترش یافته وستایش گرانی دراقصی ناط دنیا دارد. ما ایرانیان بویژه برای او محبتی خاص و مقامی ارمند قائل هستیم. اقبال بسیار از آژاری ارزنده

خود را بزبان ما سروده و عالیترین افکار خود را در قابل مناسب ترین الفاظ و شیرین ترین کلمات زبان فارسی که بگمان خود او از هر زبان دیگری برای بیان عقاید فلسفی و مضامین شعر و ادب گویا تر و شیواتر است آورده است. اقبال شیفته ایران و دلباخته ایرانیان بوده و ازدور باین سر زمین و مردمش مهر میورزیده است. او درقطعه شعر بسیار طریفی که در وصف شیراز سروده دلیل عالقمندی بی پایان خود را بجوانان عجم آتشی میداند که از نیایان آنان در سینه او مشتعل است. بدون شک اقبال از بسیاری از شاعران و متفکرین ایرانی مانند عطار و مولانا جلال الدین و عراقی و اوحدی الهام گرفته و بنوبه خود آنها بخش بسیاری از شعر او متفرکین معاصر ایرانی شده است. بقول سعید نفیسی که متاسفانه در سال قبل از میان ما رفته و نقاب در چهره خاک کشیده است در واقعی ایرانی و پاکستانی از روزی که در جهان سخن گفتن آغاز کرده اند همیشه یک فکر و یک آرزو و یک امید داشته اند. این فکر و آرزو و امید را زمانی و مولانا جلال الدین رومی درقرینه سعدی در شیراز و عمر خیام در نیشاپور بیان کرده اند و روزگاری دیگر غالب در دهبی و اقبال در لاهور همان معانی را بر زبان آورده اند.

علامه محمد اقبال لاهوری در ۲۲ فوریه ۱۸۷۷ میلادی در شعر سیال کوت واقع در ایالت پنجاب در یک خانواده متوسط الحال چشم بجهان گشود. اجداد اقبال از برہمنان کشمیر بودند کہ قبل از مہاجرت بہ پنجاب بدین اسلام مشرف شدہ بودند. جد و پدر از تمدن و تفکر اسلامی بہرہ مند بودن و طبعاً محیط خانوادگی در طرز فکر و روحیہ اقبال تاثیر بسزائی بخشید بود. او بعد از اتمام تحصیلات ابتدائی از سیال کوت بہ لاہور مرکز ایالت پنجاب رفت و بمحافل ادبی آنشہر کہ مرکز شعر و ادب بود راہ یافت. شاعر جوان بزودی توانست درین محفل قریحہ و جوہر ذاتی خود را بروز دہد و ادبا و شعر را از ذوف ادبی سرشار خود بشگفتگی اندازد. اقبال پس از اتمام تحصیلات انشگاہی در رشتہ فلسفہ در لاہور بسمت معلمی فلسفہ در ہمین دانشگاہ برگزیدہ شد و چندی بعد برای تکمیل معلومات خود رفت خسر اوپا برہست و سہ سال تمام بافلاسفہ و متفکرین اوپا محشور بود و بالاخرہ باتقدیم پایان نامہ خود تحت عنوان ”توسعہ و تکامل فلسفہ ماورأئ الطبیعہ در ایران“، کہ بزبان انگلیسی نوشتہ بود از دانشگاہ مونینخ کشور آلمان درجہ دکتری گرفت.

مسافرت اقبال با روپا و تماس دائمی و بال فالسفہ و متفکرین این دیار تحول بزرگی در فکر او بوجو آورد. برقی کہ از تضاد و برخورد دو تمدن شرق و غرب در

ذبح اقبال بوجود آمده بود حقایق تازه ای را بر او مکشوف ساخت و او را بدین فکر وا داشت که از نو فلسفه اسلامی را در اقبال پیشرفت های فکری و نظری مطالعه کند و میان شعور عقلی و شعور وجدانی سازی بعمل آورد. چگونگی نسانش افکار جدید و قدیم او طبیعت و ماوراء طبیعت در آثار او بسیار جا لب توجه و تعمق است و خواننده باندا زه ای تحت بتاثیر ذوق سرشار و فکر سلیم او قرار میگیرد که شعرش هر دم سخت باشد بطبع گران نمیافتد چنانکه خود او میگوید:

ز شعر دلکش اقبال میتوان دریافت

که درس فلسفه میداد و عشق میورزید

اقبال پس از مراجعت از اروپا مدتی بوکالت داد گستری پرداخت و شغل دولتی پیشه نکرد تا زیره بار نفوذ بیگانگان نرود و تواند باحکمرانان وقت مبارزه نماید و هموطنان خود را بادراک اهمیت استقلال و آزادی وادار کند.

در سال ۱۹۱۰ (؟) مثنوی اسار خودی و رموز بیخودی را بفارسی آغا کرد. البته قبل از تصنیف ابن مثنوی نیز بندرت بزبان فارسی شعر میگفت اما قدرت و مهارتی که در میان و شرح اسرا و روموزحقیقت هستی و سائل ترقی و تعالی

وپیشترفت فکر انسانی در این اثر بکار رفته فوق العاده شگفت آور است. موفقیت و محبوبیتی که با انتشار مثنوی اسرار و مروز بدست آورد توجهش را بزبان پارسی بیشتر کرد و بعد از مدتی دیوان دیگری را بفارسی تحت نام ”پیام مشرق“، بزیور طبع آراست. متعاقب انتشار پیام مشرق منظومه های ”زیور عجم“، ”جاوید نامه“، ”مسافر“، ”پس چه باید کرد-ای اقوام شرق“، و ”ارمغان حجاز“، را بفارسی سرود تا جائیکه میتوان گفت تعداد اشار وی بزبان فارسی بر اشعاری که بزبان اردو سروده است فزونی دارد.

در بررسی آثار اقبال خواننده خود را در برابر موجودی می یابد که با تسلط کامل و معرفی خاص بحقائق و دانستنیها از مباحث متنوعی سخن میراند او بهمان اندازه که در عمق مسائل فلسفی و عرفان فرو میرود و مظفرانه خود را از این وادی بی انتها و دریای ژرف بیرون میکشد بهمان اندازه باچیرگی به بیان مسائل اجتماعی و سیاسی و تشریح نظامات امروزی می پردازد. درد را تشخیص میدهد و راه علاج آنرا مینمایاند. او پر بخلاف بساری از عرفا و متفکرین شرق از عزلت و اعتکاف و گوشه نشینی و تفکر بی اقدام بیزاراست. مکتب اقبال مکتب نوسازی جهان فرداست. مکتب کوشش و فعالیت جنگ و ستیز باجهل و نادانی و مبارزه پی گیر با آفات و مخاطرات زندگی اجتماعی است. افکارترقی خواهانه وی چراغ

روشنی فاره مردم محنت کشیده شبه قاره هندوستان داشته و یقیناً همکاری و همفکری و با سایر آزادی خواهان تشنه اعتلای اینمطنقه وسیع دوباره کرده زنجیر های استعمار و کسب استقلال و آزادی بیسار ثمر بخش بوده است. اقبال هم در ردیف سید احمد خان و مولانا محمد علی و چناح از موهبت رهبری بهره مند بوده و در اثر کوشش بای خستگی نا پذیر و زحمات گوناگون توام با فداکاریهای قهر مانه و اراده آهنین و تغییر ناپذیر این رهبران عالیقدر حکموت اسلامی که در سال ۱۸۵۷ در شبه قاره هند رسماً پایان رسیده بود بعد از ۹۰ سال یعنی در سال ۱۹۴۷ بصورت پیدایش ممالک اسلامی مستقل پاکستان در شبه جزیره هند مجدد ازنده گردید ولی چه حیف که اقبال در این سال دیر گر زنده نبود تا ثمره درختی که او کاشته و بارور شده بود بچشم خود ببیند.

کوشش و جدو جهد اقبال در بیداری مسلمانان از سال ۱۸۹۹ از وقتی که در جلسه سالیانه انجمن حمایت اسلام لاهور منظومه را قرائت کرد. آغاز گردید. کوشی که تا پایان عمر او ادامه داشت مرحوم محمد علی جناح قائد اعظم پاکستان در حق او گفته است: اقبال نه تنها یک متفکر بلکه راهما و رفیق من بود و در تاریک ترین روزگار جمعیت مسلمانان هند مانند یک صخره محکم برپای ماند و هرگز متزلزل نشد.

اقبال در تمام عمر خود یک مسلمان بمعنای واقعی کلمه بود. او بافکری روشن و با بیانی شیوا که از ایمان پاک و از اعتقاد راسخ او به پیروی از دین مبین اسلام و تعلیمات قرآن الهام میگرفت همه کشور های اسلامی را باتفاق و وحدت و بهم آهنگی و برادری دعوت مینمود و میگفت:

اهل حق را حجت و دعوی یکی است

خیمه های ماجدا دلها یکی است

این وطن مصر و عراق و شام نیست

این وطن آنجاست کورا نام نیست

در سال ۱۹۳۴ اقبال بمعرض حنجره گرفتار شد و بمدت چهار سال در برابر مرگ مبارزه کرد. در اواخر مارس ۱۹۳۸ ناگهان مرض وی رو بشدت گذاشت. رفقا و علاقمندان وی در علاج او کوشش بسیار کردند اما متاسفانه چنانچه خود او نیز میدانست کار از کار گذشته بود لذا دعا را بر دوا ترجیح داد.

شب ۲۱ آوریل حالش خراب تر شد و تقریباً نیم ساعت قبل از آنکه لب

هایش برای همیشه ساکت شوند رباعی زیر را تکرار کرد:

سرور رفته باز آید که ناید

نسیمی از حجاز آید که ناید

سر آمدن عَلَيْهِمُ روزگار این فقیری

دگر دانائی راز آید که ناید

سپس بعلاقمندی که بر بالینش گرد آمده بودند گفت: برای مسلمان مرگ ترسی ندارد. مرگ عملیات این جهان را به تکامل یرساند و دوره های زندگی تازه ای را بروی او میگشاید.

اقبال در سن ۶۱ سالگی دعوت حق را لبیک گفت ولی هنوز آوائی در گوش دوستاندارانش و ان جمله دوستان ایرانی او که امروز بیست و نهمین سال وفات و را بر گزار میکنند طنین انداز است که میگفت:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما

ای جوانان عجم جان من و جان شما